

قاجار دادند.

ذکر اقتران عیدین سعیدین ولادت کثیرالسعادة حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و نوروز فیروز سلطانی و جشن و سرور اهالی ایران

اگر چه محاسن اخلاق و مکارم شیم این شاهنشاه کاوس خدم بیش از تحریر و تقریر است یکی از اعمال بزرگ و افعال خیر که به مقتضای ارادت و بواعث سعادت از ضمیر منیر آن حضرت سر بر زده است، و تا اکنون هیچ یک از سلاطین اسلام مصدر این گونه الهام نگردیده اند این است که چنانکه روز میلاد با اسعاد حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را اهالی اسلام از اعیاد عظام شمارند به اشارت این پادشاه دقایق آگاه مقرر شد که روز ولادت شاه ولایت حضرت اسدالله الغالب علی بن ابیطالب را عید سعید کریم عظیم مقرر دارند، و از غالب اعیاد اسعد و اشرف شمارند.

اگر چه در ولادت کثیرالسعادت آن حضرت فی الجمله اختلافی است، ولی تحقیق آن است که چون والده ماجده آن حضرت یعنی فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف برادرزاده عبدالمطلب صدف آن گوهر شاهوار گردید، چندان امارات و علامات سعادت بر او مکشوف و ظاهر شد که به بزرگواری و جلالت شأن فرزند غایب خویش مطمئن گردید و مثرم بن رعیت بن شقیام که از رهبانین حق پرست عیسوی و یکصد و نود (۱۹۰) سال عمر داشت و در کوه لکام شام که معبد مرتاضین است او را مقام بود، وقتی به جناب ابوطالب علیه السلام از آن مولود مژده داد که: الحمد لله الذی اعطانی مستلقی ولم یتقی حتی ارانی ولیه.

و چون مدت حمل فاطمه به پایان رفت روزی آهنگ کعبه معظمه کرد، حیاط بشکافت و به درون شد و حیاط بهم باز آمد، عباس بن عبدالمطلب و برید بن قعب و دیگر حاضران متحیر شدند و امکان درگشودن و درون شدن در نیافتند، تا چهارم روز فاطمه بیرون آمده فرزند خود را بر دست داشت و بدو مفاخرت می کرد، و جناب ابوطالب در رسیده با او به درون بیت الله رفت و لوحی یافت که این دو بیت بر آن مکتوب و منقوش بود:

عربیّه

و الطاهر المنتجب الرضى
على اشق من العلى

خصصنا بالولد الزكى
ان اسمه من شاخ على

گویند آن لوح در مکه آویخته بود تا هشام بن عبدالملک برگرفت.

الحاصل روز ولادت آن حضرت جمعه سیزدهم شهر رجب بود به ده (۱۰) سال قبل از بعثت حضرت رسول ﷺ و بیست و هشت (۲۸) سال قبل از هجرت و در آن وقت رسول الله بیست و هشت (۲۸) ساله بود که حضرت ولی الله در آن خانه بر زبر رخامه حمرا متولد شد:

بی شبهه علی است خانه زاد معبود

و اختر شناسان دقیقه شناس گفته اند که: طالع ولادت آن حضرت را چنین یافته ایم: ساعت میلاد به طالع عقرب و زهره و قمر در خانه طالع بود و مریخ و زحل در حوت جای داشته، عطارد و آفتاب و مشتری در سنبله بوده اند از اینکه صاحب بیت المال در و بال است مال دنیا مطلقه آن حضرت بوده، و چون مریخ و زحل در بیت پنجم که منسوب به اولاد است بوده اند، فرزندان او را به تیغ که منسوب به مریخ است و به زهر و سم که نسبت به زحل دارد شهید می کرده اند، و همانا نظیر این احکام در کتاب منسوب به جاماسب حکیم ایرانی دیده شده.

علی الجملة به حکم پادشاه اسلام روز سیزدهم رجب را ترجیب و تعظیم تمام واجب دیدند، و سالی چند در تمامت بلاد و امصار ایران این روز را از اعیاد عظام شمردند. و در این وقت چنان واقع شد که روز سیزدهم جامع عید سعید مولود آن حضرت و عید نوروز فیروز سلطانی که هم از حسن اتفاق روز جلوس آن حضرت بر مسند خلافت و امامت است واقع گردید، و در معنی به ملاحظه اتحاد انوار حقیقی این روز را روز مولود مسعود حضرت رسول الله نیز توان خواند که انا و علی من نور واحد.

لمؤلفه

که اسمش بود مشتق از ربّ اعلی
به یک پایه از وی فزون حق تعالی
علی نیز نور نبی شد به معنی

علی ولی مظهر قدرت حق
به یک حرف اعلی فزون از علی شد
چو نور نبی اولین خلقت آمد

دوئی نیست در نور جز با تعین
 به معنی یکی بوده‌اند از بصورت
 تعین یکی را دو کرد از تجلی
 علی بود هرون نبی بود موسی
 گهی بود موسی گهی بود عیسی

حضرت شاهنشاه اسلام تطابق و توافق عیدین سعیدین مذکورترین را از آثار دولت و اقبال و امارات سعادت و اجلال دانسته عید مولود مسعود را به نیروز فیروز رجحان واجب دانست، و تکریم آن را به تقدیم منتهی شمرد. و در آن شب که پنجشنبه سیزدهم بود شاهزادگان عظام را به ملاحظه صله ارحام به باغ عمارت خاصه سلطانی دعوت سلطانی فرمود، و بر خوان نوال و احسان بنشانند و بنواخت و شب به عیش و عشرت و سور و سرور بگذشت. بروز عیدین سعیدین نخست به اکرام عید مولود مسعود حضرت شاه اولیا علی المرتضی علیه التحیه و الثنا توجه فرمود، و چنانکه رسمی است معهود به نواختن نوبتخانه و شنلیک توپخانه اشارت رفت، و خطبا خطبه خواندن گرفتند، و شمس الشعرا خدمتی مناسب آورد.

و چون شش ساعت و پنجاه و چهار دقیقه از روز بگذشت و زمان تحویل آفتاب به برج حمل در رسید آفتاب سلاطین به ایوان کیوان رفعت کاخ همیون که محل تحویل حمل و به مساعدت و میمنت ضرب المثل است جلوس گزید، و جماعتی از شاهزادگان عظام و علمای اعلام و امرای کرام در محفل جنّت مشاکل به شرف حضور مخصوص شدند و به انواع اصطناعات محظوظ گشتند، و عیدین سعیدین که مایه رونق دین و دولت و شرف و ملک و ملت بود به فرخی و فرهی درگذشت، و در این ازمنه مسعوده به چاکران دربار خلاع گرانمایه و صلوات بلند پایه مبذول افتاد. چون در هر وقتی از ایام سعادت فرجام مرحمتی خاص و التفاتی بزرگ و عطیتی عظیم و راتبتهی مخصوص در ازای خدمات شایسته نسبت به جناب جلالت مآب کفایت نصاب اشرف امجد ارفع افخم صدراعظم مدّ ظلّه العالی به ظهور می آمد، و جناب معظم‌الیه را متدرجاً از نشان و حمایل امیرتومان و امیرنویانی و تصویر بی نظیر همایون درجه اول و لقب آلتس و عصای مکّلل و شرابه مرصع و شمشیر مجوهر و خاتم ثمین و ساعت مکّلل به الماس و ثیاب فاخره و خلاع زاهره اختصاص افزوده بودند، در این عید سعید که در حقیقت سه عید معظم بود، شخص اول دولت ابدمدت ایران را به اعطای یک قطعه قلمدان مکّلل به الماس

خاص مخصوص داشته، مقرب‌الحضرت خاقان حاجب‌الدوله حاج علی‌خان حامل آن گشته، در مجلس مشحون به امرا و اعظام به حضور عالی آورده، مراتب مراحم بی‌پایان اعلیحضرت سکندر شوکت خدیو ایران و سلطان سلاطین کیهان ایدالله جیسه و ابدالله عیسه را بر سر جمع در محفل عام معروض داشت، و مزید افتخار و معین اقتدار جناب جلالت مآب مدظله‌العالی گردید، و ارجو که چنانکه بر زبان الهام ترجمان اعلی که ترجمان اسرار یزدان است رفته.

این صدر بزرگ قدر مخیر و حبر دانای مدبر، به هر قلمی از این مقلمه که به حبر این محبره در زند، مصدر افتتاحی جسیم و مظهر انبساطی عظیم گردد و به مدد مدادی مدینه‌ای که سواد اعظم ملکی باشد بگشاید و به رقم قلمی خط تصرف به اقلیمی کشد و به اصلاح نامه افساد هنگامه‌ای بنشاند و به ترقیم سطری شطری از حوادث ثغری منفی سازد، و به تحریر سخنی، سنخی از متمردين طاغی را به اطاعت آرد، چه از بدو این منصب تا اکنون چه عقده‌های بسته ملکی گشاده و چه رخنه‌ها گشاده ملتی بسته، به پایمردی خامه و دستیاری نامه کارهای بزرگ را به محض حُسن تدبیر بی‌زحمت زخم شمشیر به آسانی گذرانیده و گلستان دولت ایران را حضرت و نصرت به آبیاری کلک در سلک خود فزوده و چهره شواهد ملکیت را صباحت و طراوت به دستگیری ماشطه رای ملک‌آرای بخشوده که تفاصیل آن بر آینه رأی مبارک حضرت سلطان‌السلاطین پرتوافکن است، و اجمال برخی از آنان در نظر مقربان حضرت ظاهر و روشن.

علی‌الجمله در این اوقات مقرب‌الخاقان میرزا صادق قایم مقام حسب‌الامر از آذربایجان به دارالخلافه طهران آمد، مورد الطاف خاص حضرت سلطانی شد، و جمعی از اعظام و ارکان دولت به واسطه حُسن خدمات مستوجب خلعت و نشان و منصب و القاب شدند، و از آن جمله: اشیک آقاسی باشی قاجار محمدناصر خان بن ابراهیم خان سردار و فرخ خان خازن کاشانی و ادیب‌الملک عبدالعلی خان و آقا اسمعیل پیشخدمت باشی سلام بودند، و نواب والا شاهزاده فضیلت‌گستر دانا‌پرور علیقلی میرزا خلف‌الصدق خاقان صاحبقران که به همه گونه مکرمتی سزاوار است، از اعلیحضرت سلطنت پناهی ظل‌اللهی به «اعتضاد‌السُلطنه» ملقب گردید و به خلعت خاص مخلع شدند، و مقرب‌الخاقان حاج علی‌خان حاجب‌الدوله به سبب

انجام خدمات و اتمام عمارات که خدمتی بزرگ است، و تفصیل آن در محل مناسب ترقیم خواهد یافت به یک قطعه تمثال نشان همایون مکمل به الماس گرانبها افتخار یافت.

و جشن ایام الزّهان که از توابع عید نوروز و لواحق فصل بهار است، در میدان خارج [۱۹۳] دارالخلافه منقضی گردید و اسبان خاصه سرکاری قصب السبق ریوند و چابک سواران سریع السیر متنعم گشتند و اسبی قراکهر که ایلخانی شادلو حاکم استرآباد، در این ایام فرستاده بود، بر دیگر مراکب سبقت گرفت. و مقارن این حال خبر جلادت و بهادری او در تاخت طایفه تراکمه تکه از جانب گرگان در رسید و مزید اعطاف سلطانی و اشفاق خاقانی افتاد، چنانکه مرقوم می افتد.

اذکر اقامت و مراجعت

سیف الملک از سفارت روسیه

علی الجملة سفیر کبیر را نظر به اتحاد دولتین حشمتی وافی و مکانتی عالی حاصل بود و ایمپراطور اعظم در محافل عیش و ضیافت که به اصطلاح آن قوم آن را «بال» گویند بر همگی سفرای دول خارجه مقدم بداشت و محل جلوس او را به فاصله ذرعی در قفای خود معین کرد و غالباً سفیر کبیر را به تماشاخانه های لایق مشغولی می داده اند و اظهار محبت و مهربانی می نموده اند.

همانا روزی خدمتش را به نظاره عمارتی و فضائی و خانه ای بردند که آلات حرب و ادوات ضرب مشحون و از هر محاربه و هزیمتی که غنیمتی بدست آورده بودند مفاخره را در محلی معین نهاده جلوه همی دادند. اتفاقاً سفیر کبیر به خانه ای در شد که بعضی از اسلحه متعلق به اهالی ایران در آن بود و آن چیزها در جنگ گنجه از سپاه ایروان گرفته بودند. چون اسباب را جلوه عیان دادند، غیرت و عصیبت سفیر کبیر این معنی را بر نتافت و به پختگی پاسخ داد که در محاربات چنین امورات بسیار می افتد:

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

چه وقتی خاقان سعید شهید قصد تسخیر اران و ارمن کرد و بر شهر تفلیس تاختن

برد و سی هزار (۳۰۰۰۰) کس از نسوان و رجال در غایت حسن و جمال از اسرای گرجیه و ارمنه به ایران آورد و در تمامت ایران به خدمت امیران می پرداختند، و از آن قوم هنوز نبیرگان در بلاد ایران بسیار بجا مانده و تسخیر و فتوح تفلیس را نیکو یادگار می باشند.

و چون در آن ایام عباسقلی خان پسیانی را که به حکومت شاهرود و بسطام رفته بود به واسطه سوء خلق و بی اعتنائی به علما و سادات، اهاهی بسطام ناچار کشته بودند و چراغعلی خان کرمانشاهی به اخذ و قید آنان رفته مقصرین را به دارالخلافه آورده به سیاست رسیدند و حکومت بسطام را به جان محمدخان قاجار و حکومت خمسه را به چراغعلی خان مذکور دادند و این اخبار به ولایات روسیه در رسید.

روزی در محفلی دیگر مردی سخن در میان افکند که گویند مردم بسطام عباسقلی خان نام حاکم بسطام را بکشتند و این نه کاری نیکوست که محکوم حاکم و مأمور امر خود را به قتل آرد. سیف الملک پاسخ داد که این چه شگفت است، چنین اتفاقات بسیار افتاده است و بعضی ممالیک ممالک اروپ ملوک خود را کشته اند، چنانچه رعایای روس، پول [= پُل] پدر امپراطور نیکولا را هم در طفر فرزندان به قتل آوردند و اهالی پاریس لوئی شانزدهم را بکشتند و به الحاح او گوش فرا نداشتند.

الحاصل چون جناب سفیر کبیر مدت چهار ماه و بیست روز در آن شهر توقف گزید، امپراطور روسیه او را به عواطف و عوارف شایان بنواخته به یک قطعه نشان تاجدار مرصع به الماس قیمتی از مرتبه اول آنا که درجه اعلی است با حمایل سبز وی را تشریف داد و هر تن از تبعه سفارت کبری را مشمول عنایات ساخته رخصت انصراف فرمود و موسیو سیناوین کارگزار امور خارجه آن دولت و موسیو لیوف ناظم امور خارجه با تمام تبعه وزارت خود و بیگلربیگی شهر و جمعی از جنرالان و صاحب منصبان بزرگ در سرای سفیر کبیر حاضر شدند و یک فوج سواره ژاندارم بر در آن خانه صف بزدند و کالسکه خاص سواری امپراطوری را برای سفیر بیاوردند و او را با حشمتی لایق و مکانتی موافق مشایعت نمودند تا شهر مسکو در رعایت جلالت او مساحتی نرفت و در منازل بر رسم گذشته قراولان مقرر با طبل و شیپور سلام نظامی دادند و قیام احترامی کردند.

و به روز ورود مسکو شرایط استقبال و مکارم از اکابر و اعظام به ظهور رسید و

کالسکه خاص فرمانفرمای مسقو را مخصوص سفیر کبیر داشتند و او را بر آن بر نشاندند و بر نشستند و به شهر در آوردند و میزبانیها کردند، در کمال فراغت بال ضیافت بال ترتیب کردند و خدمتش را به دیدن در کارخانه‌های دولتی همراه شدند و صنایع و بدایع به هر کارخانه به نظرش جلوه دادند و از برای پیشکش حضور حضرت شاهنشاه ایران هر چه پسندیده دانست به خادمان او سپردند و خود به هر چه رغبت کرد بی منت و ضنت بدو هدیه کردند.

و گاه خروج از شهر مسقو حکمران آن شهر و اعظام آن ولایت به تودیع و تشییع سفیر کبیر به دارالسفاره آمدند و او روانه شد. هم چنین در تمام بلاد و امصار عرض راه مانند طولا و شهرواز و شهر نوچرکس و استاوراپول الی قفقاز و تفلیس پذیره‌های با شکوه از هر گروه به صدور آمد و تبعه دولت علیه ایران در تفلیس با میرزا حسین خان قونسول دولت علیه مقیم در تفلیس استقبال و ذبح قربانی و جنرال لیلی مباشر امور خارجه با جماعتی از اکابر به استقبال سفیر کبیر بیرون آمدند و کالسکه جانشین گرجستان را برای سواری سفیر کبیر بیاوردند بر نشسته در شهر به خانه کینیاژ بهیدوف نزول نمود. بیست و یک (۲۱) تیر توپ به تحریم و تکریم ورود سفیر به غرش در آوردند.

روزانه دیگر سفیر کبیر به ملاقات جانشین رفت و به هر رواق و وثاق که در می آمد جماعتی از صاحبان مناصب به پیشباز می آمدند و در چهارمین وثاق جانشین خود به استقبال آمد بالا اتفاق به رواق پنجم رفته بنشستند. و بعد از رجوع سفیر به منزل خاص بی توانی و تأمل جانشین به بازدید آمده، روز چهارم او را به ضیافت طلب کرده بر خود مقدم بر نشانند و در مجلس بال که نسوان و رجال به موافقت رقص می کردند، جانشین قفقاز از سفیر کبیر پرسید که آیا در ولایات ایران چنین لعب‌های آشکارا و مجلس‌های عیش روی می دهد یا زنان روی می پوشند. سفیر پاسخ داد که در قانون شریعت اسلام زن بیگانه بی پرده اگر به مجلس در آید حدود شرعیه بر وی برانند و او را برنجانند و بکشند و بکشند.

جانشین جواب داد که دور نیست که تا ده (۱۰) سال دیگر ممالک ایران چون فرنگستان شود.

سفیر کبیر گفت: دانش ما را بر نیامده اطلاعی نیست، چه باشد که تا آن مدت

فرنگستان رنگ ایران گیرد و زنان روی گشاده پوشیده روی شوند.

دیگر باره جانشین گفت: شنیده‌ام در ولایات ایران خانه‌ها و عمارت‌ها و آثار ملوک قدیم و باستان بسیار بوده و قریب به ویرانی و معدومیت گشته و دولت ایران آن بناهای غریبه قدیمه را تشیید و تعمیر نکنند، در استقامت و استدامت آنها رنجی نبرند.

ایلچی بزرگ گفت که: از دولت پادشاهان قدیم ایران تا اکنون زیاده از پنج هزار (۵۰۰۰) سال رفته و این بناها روزگاری است که بنیاد یافته و در این روزگار دیرباز از حوادث زمینی و آسمانی و زلزله‌های سخت و وزیدن باد و تابش آفتاب و بارش باران در این مدت چه عجب که روی به ویرانی نهد و در آن قصور، قصوری و فتوری روی دهد که حکمای سخن سنج گفته‌اند:

نظم

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

اما چون بناهای عمارات دولت روسیه را که چندان مدت بر آن نگذشته و روزگار دراز ندیده چه عجب که انهدام و انعدام نیافته باشند.

مجملاً سفیر کبیر با حشمت و اجلال از تفلیس بر آمده به کنار رود ارس و از آنجا به تبریز آمد. نواب نصرت‌الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان چهار دسته سرباز و صد (۱۰۰) تن سوار آراسته به استقبال او بیرون فرستاد.

چون از آنجا راه حضرت دارالخلافه بسپرد، در نوزدهم شهر محرم الحرام وارد بیلاق نیاوران خواست شد به اشارت حضرت شاهنشاه ایران مقرب‌الخاقان میرزا داودخان وزیر لشکر پسر جناب اشرف صدراعظم یا جمعی از امیران و دبیران او را پذیره شدند و از بزرگان دولت روسیه غراف صاحب مترجم اول سفارت و پاوالروف صاحب نایب دویم و بگلروف صاحب مترجم دویم و ملکوف صاحب منصب و میرزا یعقوب مترجم به استقبال سفیر کبیر در رسیدند.

و بعد از ورود و سعادت حضور شاهنشاهی مورد الطاف و اشفاق نامتناهی شد و اضافه بر نشان مرتبه دویم سرتیپی و نشان مرتبه اول و حمایل سرخ و نشان مرتبه اول میرپنجی و شمشیر مرصع و کمر بند مرصع که در خدمات سابقه داشت در ازای خدمت سفارت کبری به نشان خاص به تمثال بی‌مثال مبارک شاهنشاه مکمل به

الماس مفتخر و سرافراز شد.

ذکر عزیمت

طایفه کولان از خوارزم به جانب استرآباد و
ممانعت تراکمه و تاخت جعفرقلی خان شادلو ایلخانی
حاکم صفحات استرآباد و تنبیه آن گروه بد بنیاد

سابقاً به مأموریت مقرب‌الخاقان جعفرقلی خان ایلخانی به استرآباد و بزنجرد و نردین و جاجرم اشارتی رفت، و مرقوم افتاد که چون خدمتش سالها اباعن جد در خراسان به بزرگی و فرزاندگی و مردی و مردانگی معروف بوده، تراکمه دشت گرگان و گرگانج از قرب جوارش پای در دامان ادب کشیدند، و به ترک تاخت و تازگفتند، و اسرایی که سابقاً از آن حدود سرقت کرده بودند از بیم او به تدریج باز آوردند.

چون جمعی از تراکمه و کولان گرگان در این سنوات به بعضی جهات به خوارزم سکنی گرفته بودند، و بسیاری از آنان در زمان اجلال ایلخانی در نواحی بزنجرد طریقه متابعت می سپردند، رای کردند که دیگر باره از بیابان خوارزم به گرگان باز گردند و در پرتو التفات ایلخان آسوده خاطر شوند. چون عزیمت از قوه به فعل آمد و قصد مقصد کردند، تراکمه تکه به ممانعت طایفه کولانیه برخواستند و آنان را از این هجرت مانع شدن خواستند.

همانا این اخبار به خان جلادت شعار رسید، دانست که: سواران طوایف و قبایل آن صحرا و منازل به واسطه بُعد مکان و طول زمان ضراب و طعان دلیران اکراد را فراموش نموده یا چنان دانسته‌اند که مگر ایلخان شادلو از سن شباب به زمان مشیب مایل شده و رغبت شوق ایلغار و تاخت از نهادش زایل آمده، غافل که چنان طبعی که حرب و جنگ طبیعت او شده به مرور و دهور و کرور و شهور از آن خوی دیرینه مردانه باز نیاید.

نظم

نه طبع او بشکبید ز رزم یکساعت
نه دست او ز عنان و ز نیزه و خنجر

ز حرص جنگ بسازد گرش ببايد ساخت
ز دست خویش حسام و ز روی خویش سپر

لاجرم آن پرورده غزو و حرب و خو کرده طعن و ضرب، دویم روز نوروز آوازه نخجیر درافکند، و به معنی چنان بود با سواران تا محل گلی داغ براند و انقال را در چندر بماند و چاکران پراکنده خود را از محال استرآباد و بزنجرد گرد کرد و بر نشست و با نواب جهان سوز میرزا چون باد صرصر دشت همی برید و گرد همی درید،^۱ مانند ستاره مریخ سنانش همی درخشید و چون شهاب ثاقب سوزنده و فروزنده همی تاخت با سه هزار (۳۰۰۰) کس شیوه ایلغار و طریقه ارفال پیش داشت و سی و پنج (۳۵) فرسنگ راه در یک شبانروز بهم در نور دیده به اوبای تکه رسید و در گرمگاه روز چون آفتاب تیغ زن بر سر قبایل و منازل محمد سردار ظل ذکت افکند و شمشیر در آن جماعت بست.

نظم

همی خون ببارید از ابر تیغ بدان سان که باران ببارد ز میغ
تیغ ها علم شد و علم ها قلم، بالای رماح لرزان و کالای ارواح ارزان، سواران تکه به محاربه و مضاربه در آمدند و از مدافعه و منازعه به هیچ وجه طرفی نبستند و سودی نبردند، اسیران اکراد و اتراک دمار از جان یکه تازان تکه بر آوردند. چون شاهین بر عکه غلبه کردند، پنج اوبای معتبر آنان را به غارت بردند و بسیار کس را بکشتند و

۱. متن چاپ سنگی اقدامات و عملیات ایلخانی شادلو را خیلی مختصر آورده که در پانوش ملاحظه می فرمائید: چون ستاره مریخ شب و روز به کینه جوئی مصمم سیر همی کرد، و چون شهاب ثاقب سوزنده و فروزنده گرم همی رفت به یک ایلغار گردانه به اوبای ترکان تکه در رسید و با یک هزار و پانصد (۱۵۰۰) مرد شمشیر زن خنجر اوژن در آلاچیق و خیام ایشان بریخت، تیغها علم شد و جسمها قلم، تنها نیز لرزان گشت و نرخ جانها ارزان، سواران تکه به مضاربه و محاربه در آمدند و سودی نبردند، دلیران اکراد و چگنی و بزنجردی و بسطامی و بهادران تراکمه یموت و کوکلان دمار از جان یکه تازان تکه بر آوردند، بر ایشان چون شاهین بر عکه غلبه کردند، پنج اوبای معتبر آنان را به جاروب نهب و غارت فرو رفتند و یکصد (۱۰۰) مرد دلیر را عرضه شمشیر کردند و هزار (۱۰۰۰) نفر اشترکوه کوهان از آن گروه برانندند و به مقصد رساندند.

خان دلیر نیز با گروهی اسیر رای بزنجرد کرد تا روزی چند راکب و مراکب از رنج ایلغار آسوده گردند، و از بزنجرد به استرآباد راه در نوردند، و همانا که از منزل تاش و یردی که کوه ابوالخان در طرف یسار آن افتاده به پنج روزه و پنج منزل به بزنجرد راهی است و از آن راه بازگشته.

بس زنده گرفتند و یک هزار (۱۰۰۰) نفر اشتر آنان را براندند و عزم مراجعت کردند و تراکمه یکدیگر را اخبار کرده از قنای وی ایلغار گزیدند.

چون همراهان ایلخانی از تاخت و تاز ایلغار و زحمت کارزار تاختن آن همه بهایم و بردن آن همه غنایم، راندن رجال و نسوان پیاده و رسانیدن عیال و صبیان فتاده با سرعت و عجلت منافی بود و طی مسافت نیز دشواری داشت، لهذا سواران تراکمه اتک سه هزار (۳۰۰۰) مرد کاری احتشاد کرده به تک راه سپردند و چون برق و باد ناگاه به اذنان اجناد رسیدند، هم از گرد راه تیغ‌ها و رمح‌ها افراخته و کمیت‌ها و سمندها تاخته شد، به حکم ایلخان که چنین رزم‌ها به بازیچه می‌شمرد، تمامت اقبال و غنایم و اموال و بهایم را در میان گرفتند و برگرداگرد آنان پره زدند و با تراکمه به مدافعه در آمده، راه همی سپردند و حمله همی بردند تا به دامان کوهی بلند رفته، اسرا و احمال را در دره تنگ باز داشته، سواران صف‌شکن چون سیل هامون کن از فراز جبل به نشیب راندند.

در حمله اول از مهره آتشین تفنگ و جد صارم آبرنگ جماعتی انبوه از آن گروه به خاک افکنده و پی سپر سم مراکب کردند. ترکمانان را این ترکتازی مایه ندامت و علت ملامت شد، چون بخت خود روی بگردانیدند. ایلخان و سواران دو فرسنگ از دنبال آنان رفته پس از قتل جمعی بازگشتند، هم آن شب را در آن سقناق به دفع کلوم و اکل لحوم به صبح بردند و روز دیگر راه بریده از محل چندرُبُنه و آغروق خود را برگرفته به بزنجرد شدند.

چون نام ترکمانان تکه در این جنگ قرین ننگ شد، به جبران این کسر انجمن کردند و شوری نهادند و زبان دادند و ده هزار (۱۰۰۰۰) مرد جنگی با مراکب قوی قوایم از قبایل تجهیز کرده به تاخت راز و قوشخانه تشمیر جستند و چمن قوروق را لشکرگاه کردند. ایلخانی شادلو چون این خبر بشنید شاد شد و به حفظ و استحکام قوشخانه پرداخت و جاسوس و دیده‌بان بر ترکمانان برگماشت تا از کار آنان با خبر شوند و بدو آگاهی دهند و خود روزی چند در مانه بماند و از آنجا به راز آمد، برج و باره راز را بساخت و اعداد کار کرد، ترکمانان چون از ایلخان اقدام دیدند نیک بترسیدند و از تقدیم به غارت تن زده قدم فرا پیش نهادند.

و اما چون ایلخان از حصانت راز باز پرداخت، تصمیم عزم کرد که اهالی نخور را

که در دو فرسنگی اتک سکنی دارند گوشمال به سزا دهد. و آن گروه انبوه در میانه دو کوه که راه عبور شمال و دبور بر آنان مسدود بود مأمّن و ممکن داشتند و هزار (۱۰۰۰) سوار کاری مسلح از آنان بیرون می آمد و غالباً دلیل و راهنمای سبیل تراکمه اتک در غارات می بوده و بر سر ایلات و قرای آنان را قلاووزی می نموده اند و این وقت در میانه آنان تخالف راه و تباین رأی روی داد و نیمی از آن قوم با ترکمانان اتک مخالف و قدوم ایلخانی را به نخور مستدعی شدند. و ایلخانی بر آن عزیمت برفت، اما نیمی دیگر با ترکمانان موافق و به مدافعه ایلخانی از آنان استمداد کردند. چون ترکمانان به نخور اقرب بودند، قبل از ورود ایلخانی دویست (۲۰۰) تن تفنگچی از آنان به نخور رسید و فرستادگان ایلخانی را که به استمالت آمده بودند بگرفتند. و ایلخانی بی خبر از این غایله با جماعتی قلیل عزیمت نخور کرده همی آمد. چون به نخور رسید و از کار آگاهی یافت با آنکه استعداد کار و اعداد کارزار آماده نداشت، مراجعت را ننگ پنداشت. با جماعت قلیل خود سنگری بر ساخت و راه آمد و شد قلعه گیان مسدود کرد.

و شبانروزی به تواتر مهره های آتشین قلعه گیان محصور را آتش فوات در خرمن صبر و ثبات همی بارید تا آنان کس به اتک فرستاده مجدداً استمداد کردند و در اندک فرصتی پیاده تراکمه در رسیده به قلعه رفتند و سواران نیز فراز تلل و قلل را گرفته، ایلخانی و مردم او را در میان آن دو کوه محصور داشتند و از فراز کوه چون باران نیسانی ژاله های گلوله تفنگ متواتر و متقاطر همی بود. تفنگچیان پیاده فرصتی به دست آورده از میان قلعه بیرون آمدند و به هیأت اجتماعی بر ایلخانی و مردم او حمله ور شدند، بیم آن بود که مردم ایلخانی از حملات آن جمع متفرق شوند ولی از ثبات آن کوه راسخ آن حمله به بادی نیرزید و تزلزلی در نهاد او روی نهد، بلی:

چو سالار شایسته باشد به جنگ نترسد سپاه از دلاور نهنگ

سپهبد و سپاهیان اعادی را از پای در می آوردند و به صمصام زنگاری خون گلناری جاری می ساختند و پای از دایره نایره جنگ فرا پس نمی گذاشتند. یک شانروز دیگر دست به مصاربت بر آوردند و پای به مبارزت محکم کردند. سیم روز جماعتی مجدد از تکه به معرکه رسیده بر آتش اقتتال دامن اشتعال زدند و ممر آب بر عسکر ایلخان بر بستند و کار سخت تر کردند.

ای عجب آن گروه سخت عنصر را پای مقاومت و دست مکاوت سُست نیامد. ایلخان که قرش به سنگ کوه و قلبش به سختی سنگ بود اصلاً دل بد نکرد و مشوش نشد، چه این شیر پیر از جوانی در آجام رماح و سهام پرورده و به صبوری در پنجه و مخالف شکنجه و نوایب خو کرده بود، جماعت خود را بر دو بخش کرده، نیمی در نزد شاهزاده جهان‌سوز نهاده، محمدخان چگنی و مرتضی قلی خان سرهنگ و محمد رحیم خان و محمد قلی خان و سبوحان قلی خان و شیرمحمدخان هر یک را در سنگر بگذاشت و خود سواران را برداشته راه بر سواران ترکمان بر بست و دست شجاعت از آستین بسالت بر آورد، چندان در معرکه پای مصابرت و نای مشاجرت بیفشرد و مبادرت به مبارزت کرد که سواران ترکمان ستوه و به عزیمت هزیمت هم گروه شدند و قرب چهار فرسنگ از قفای آنان رفته جنگ همی کرد و مرد همی گشت.

از آن سوی شاهزاده جهانسوز با پیادگان قلعه داد مدافعه و منازعه همی داد تا پشت بدادند و روی به قلعه نهادند، سنگرهای آنان خالی بماند و سوار و پیاده هزیمت یافتند. وی از قفای آنان به تاخت، پانصد (۵۰۰) سر اسب و اسیر دستگیر کرد. و چون سرب و بارود سپاه تمام شده بود و تسخیر قلعه بی توپ قلعه کوب تبسیر نمی پذیرفت، ایلخان عزم رجوع کرده به استرآباد در آمد.

علی الجمله صیت این دستبرد بزرگ در خوارزم و لوله افکند و تراکمه خوارزم‌نشین دانستند:

که گرگ اندر آمد میان رمه

عموم طوایف تراکمه اسرائی که در اوایل خود داشتند به استرآباد آوردند و رد کردند و نام استرآباد را «شیرآباد» نهادند، بر مردم دور و نزدیک و ترک و تازی یک ظاهر و روشن شد که بر وفق رای ملک آرای شهریار ایران همانا این شیر را که قلاده از گردن بر گرفته‌اند به جهت شکستن گرگانِ گرگان و گرگانج است و این گرامی گرد دلیر در کار ایوار و شبگیر چنان راغب است که میخوارگان به محفل صبح و غبوق و عاشقان به دیدار معشوق.

بالجمله عمایقرب از شمشیر قاضب ایلخان ذیشان و رأی صایب میرزا اسمعیل خان، استرآباد رشک حوزه حرم و روضه ارم خواهد گشت. چون این اخبار مسرت

آثار به عرض شاهنشاه با اقتدار رسید ایلخان را به اظهار مراسم خاص اختصاص افزود [و در ازای این خدمت و حذای این زحمت شمشیری گزین که قبضه آن به الماس ثمین ترصیع داشت بر رسم تشریف و تکریم حضرت شاهنشاه قاجار به مصحوب عباس خان تفنگدار با منشور شاهانه به افتخار آن پیرمرد ارسال فرمود و به دیگران نیز از حضرت شاهنشاه خدمت شناس به هر یک در خور خدمت و زحمت اکرام و انعام رفت.

در این ایام ده هزار خانوار ترکمان کولان که از ایامی دیرباز تا این گاه در خاک خوارزم اقامت داشتند با یک هزار (۱۰۰۰) خانوار از اسرای قزلباش بلاد ایران حرکت کرده به قارن قلعه از توابع استرآباد آمدند و ساکن شدند و ایلخان مرتع آن جماعت را در چمن کالپوش اولی شمرد و محمدرحیم خان و قلی خان یوزباشی را به نزد آن جماعت بدین امر روانه داشت که مبادا از دشمنان دور و نزدیک در قارن قلعه گزند بینند.

آنان جواب دادند که: به فر دولت شاهنشاه قاجار ما در این مکان، خویش را از دشمن حراست توانیم و در توقف این صحرا بیمی نکنیم. و پانصد (۵۰۰) تن از اسرای ایران را مطلق داشته به محمدرحیم خان دادند و یک صد و چهل (۱۴۰) تن از اکابر و اعاضم آنان به نزد ایلخان آمده طریق اطاعت و متابعت سپرده و به خلعت و انعام حشمت و اکرام یافته به ایل والوس خود بازگشتند. و امور آن صفحات انتظامی کامل حاصل کرد.

[ذکر وقایع متنوعه]

و در این ایام بهار [شاهنشاه قاجار] به تفرج و شکار پرداخت و در بساتین خارج دارالخلافه خاصه قصر قاجار که از ابنیه عالیه این دولت ابدمدت است شبی چند نزول گزید، و در پانزدهم شهر شعبان این سال سنه ۱۲۷۲ (هـ / ۱۸۵۵ م) و شب ولادت کثیرالسعادت حضرت خاتم الائمه علیهم السلام در آن عمارات رفیع عیش و عشرتی عظیم روی داد و در تهنیت این مولود مسعود دوران و نزدیکان مشمول بذل وجود آمدند.

در بعضی از این ایام سعادت فرجام عرض جمعی از سپاهیان نظام دیده شد و به سرحدات خراسان و ولایت شرقی ایران مامور گشتند، و سرتیپان و سرهنگانی که در حدود و ثغور ممالک محروسه مصدر فتوحات گردیده بودند، مناصب اعلی یافتند، و از آن جمله: مقرب‌الخاقان عبدالله خان صارم‌الدوله قراگوزلو بود که در کرمان و بلوچستان خدمتها کرده و نامها برآورده، او را به منصب میرپنجه‌گی مخصوص فرمودند.

و در این سال به واسطه تعدی مقرب‌الخاقان عیسی خان حکمران گیلان او را احضار و معزول و برادرش امیراصلان خان ملقب به عمیدالملک را که حاکم خمسه بود به ایالت گیلان منصوب داشتند و روانه شدند و با خلائق رفتاری به سزا کرد و بیخ بدعتها برکنده و تخم نصفت و عدالت پراکند.

و چون وصول ماه صیام قریب آمد موبک نصرت‌کوکب ظلّ‌اللّٰهی به ارک مبارکه خاقانی و عمارات عالیه سلطانی رجوع فرمود.

و چون در این ایام امیردوست محمدخان افغان سردار کابل به خلاف قانون سپاهی بسیار بر سر قندهار کشیده فرزندان کهن دل خان سردار قندهار را که از جمله خدمتگزاران این دربار بودند منکوب ساخت، و قصد تصرف هرات نمود، مقرر شد که نواب امیرزاده حسام‌السّلطنه و سامخان به محافظت سرحدات شرقی ایران پردازند، و چون عزیمت سردار کابل که از وابستگان دولت علیه انگلیسیه است، مقارن رنجش جناب وزیر مختار دولت بهیئه انگلیس واقع شد، [۱۹۴] ارباب دها و اصحاب تدبیر را بعضی توهمات و تصورات دور و دراز به خاطرها خطور کرد، چنانکه به ایضاح این ابهام خواهد پرداخت.

ادّکر نقار و رنجش

جناب جلالت مآب وزیر مختار

دولت بهیئه انگلیس

چون سابقاً اشارتی به رنجش وزیر مختار دولت بهیئه انگلیس رفته بود، اکنون بر وجه ایجاز به توضیح آن تقدیم می‌افتد که:

میرزا هاشم خان نوری که از صغر سن تا عنفوان شباب و این ایام نصرت فرجام در مراتب ملازمت از پایه غلام‌بچگی و پیشخدمتی و شاگردی مدرسه دارالفنون پیوسته جامگی خوار و خدمتگزار این دولت ابد مدت بوده، همانا با مستر طامسن صاحب شارژ دافر انگلیس مرادتی یافت و چند بار صاحب مزبور در مقام توسط او بر آمده، امنای دولت به سمع قبول اصفا نکردند و وی بیشتر از پیشتر اظهار تردد و توّدد با صاحب مشارالیه مرعی داشته.

چون جناب وزیر مختار مقیم دارالخلافه در نهم رجب ۱۲۷۱ (هـ / مارس ۱۸۵۵ م) به نهجی که مرقوم شد به دارالسفارة خود اقامت کرد و چندی در گذشت، همانا در نزد وزیر معروف گردیده، وزیر خواهش دوستانه نمود که بر مقرری دیوانی میرزا هاشم خان لختی بیفزایند. امنای دولت پاسخ دادند که: او را به اندازه پایه موجبی مقرر است، مصدر خدمتی تازه نگردیده که مستوجب مرحمتی جدیده شود.

وزیر را از این جواب غباری بر خاطر نشست و در تصاحب و تقویت او عزم جزم نمود، خواست که از جانب خویش او را در شیراز منصب وقایع‌نگار دهد، امنای دولت گفتند که: بر وفق عهد و شروط دولتین جز در تبریز و بوشهر و دارالملک طهران از تبعه دولت انگلیس بالیوزی مقرر نبوده، و تجویز این رای نکردند.

وزیر مختار در تصاحب او افزود، عیال او را که از منتسبین خاندان سلطنت بود از خانه او حرکت داده و قریب به محل سفارتخانه خاصه خود آورده منزل دادند. و چون این نقل و تحویل به طریق قواعد شرع و عرف شایسته نمود، به حکم امنای دولت او را از آنجا به خانه پدرش فرستادند. و این معنی مزید رنجش خاطر وزیر گشته اظهار گله‌مندی و رنجیده‌خاطری نمود و در ترضیه خود سه شرط مقرر داشت و در این معنی نوشته رسمیه به امنای دولت فرستاد:

اولاً: آنکه عیال میرزا هاشم خان را از خانه پدر باز آورده در دایره سفارت به دست میرزا هاشم خان سپارند.

ثانیاً: آنکه اذن دهند که میرزا هاشم خان در شیراز شهیندر شود.

ثالثاً: جناب صدراعظم رسماً به سفارتخانه آمده عذرخواهی کند.

امنای دولت به ملاحظه ناموس سلطنت و محافظت اتحاد و مساعدت مقرر کردند که عیال او جز در دایره سفارت در هر مکان که میرزا هاشم خان خواهد بدو

سپرده شود.

در باب تکلیف ثانوی که با عهود و شروط سابقه توافقی نداشت تعدیلی کردند که چون منظور وزیر مختار توسعه معاش اوست، بی مداخله غیر مبلغی بر مرسوم امروزه او افزوده خواهد شد.

و در باب فقره ثالث، چون امری عظیم و خطیر واقع نگشته بود که این تکلیف شاقه مجوز شود، به محض رعایت سلم و صفای جانبین و ملاحظه سوابق مواحدت دولتمین مقرر داشتند که مؤتمن السلطان میرزا سعیدخان وزیر دول خارجه که به سلامت نفس و عدم اغراض معروف و موصوف است به سفارتخانه رفته به رضاجویی خاطر جناب وزیر مختار دولت بهیبه کوشد.

اما وزیر مختار به هیچ یک از این فقرات ترصیه نیافته، در نهم شهر ربیع الاول بیرق سفارتخانه را فرود آورده و بعد از چند روز میهمانداری خواسته، رنجیده به تبریز رفت و مستر استیونس قونسل دولت بهیبه انگلیس که در دویم جمادی الاول این سال از تبریز به طهران آمده بود به جای وی مقیم شد و کارگزاران دولت ابد مدت سر موئی از مکانت او نکاستند.

آخر الامر او نیز در شهر صفر قصد رفتن کرد و چون از تجار ایران مبلغی به وام گرفته داشت از کارگزاران دولت متمنی شد که به حکمران فارس فرمانی صادر شود که بالیوزی در بندر بوشهر است اگر عزم رفتن کند کسی ممانعت و معارضتی نکند. و چون این فرمان صادر گردید در سلخ صفر عزم سفر جزم نمود و خود را به صورت و سیرت چاپاران راه سپار بر آراسته با تنی چند از مردم خود با اسبهای چاپارخانه دولتی بی خبر و وداع امنای دولت راه به سوی گیلان برگرفت و در چاپارخانهها مراکب را تبدیل کرده به تعجیل وارد رشت گشت. و چون زورق بارگیر تجار حاضر نبودند، مدتی در آن ولایت بماند و احدی را در طهران و عرض راه گیلان از هیچ راه با وی سخنی از نیک و بد نرفت. و خردمندان دانستند که مراد وی از این گونه بیرون شدن دو تدبیر بوده:

نخست: آنکه چون مبلغی وام داشت، میخواست دیون تجار را ادا ناکرده برود. دیگر: آنکه به امنای دولت خود چنان باز نماید که اگر من به لباس تبدیل نقل و تحویل نکردمی مردم ایران مرا زدندی و بی حرمتی کردند، تا این معنی مزید تقار

آن دولت شود و در اسباب بهانه‌جوئی آنان قوت حجت آید. مع‌القصه چون این امور عجیبه اتفاق افتاد، عقلای ایران متحیر شدند که این بهانه‌جوئی بی‌وجه و رنجش بی‌سبب از چه رهگذر واجب افتاده و از دولت‌های خارجه نیز در روزنامه‌های خود سخنان نگاشتند و به ولایات و ممالک ارسال کردند و مرتکبین فتنه دولتین را به رمز و صراحت به ملالت و قباحت منسوب داشتند.

[وقایع متنوعه فارس]

هم در این ایام علی سلطان بهارلو و محمود سلطان که با یازده (۱۱) عراده توپ و یک صد و پنجاه (۱۵۰) رأس اسب توپخانه مأمور به فارس شده بود در رسیدند، به حکم نواب مؤیدالدوله روانه بوشهر شدند. و محمدعلی خان سرتیپ فوج تخته قاپوی قراجه‌داغی که با فوج خود مأمور به توقف بندر بوشهر بود در بیست و چهارم شهر ربیع‌الثانی وارد شد و با مهدی خان سرهنگ فوج نهاندی و توپچیان دیوانی و سایر مأمورین متوقف گردید و سه عراده توپ به برج بحری برده گذاشتند.]

ذکر وفات

سردار قندهار کهن دل خان و

عزیمت امیر دوست محمد خان حاکم کابل

به جانب قندهار و هرات

چون تفصیل واقعات افغانستان را از ایام سلطنت سلاطین صفویه و سلسله علیه عالیله قاجار کتر هم الله هر وقتی به اقتضای ضرورت در این تاریخ جامع نافع بر نهج صدق و راستی نگارش داده، و حقایق حالات فتیح خان و یار محمد خان و امیر دوست محمد خان و کهن دل خان بر سبیل صداقت در هر موقعی مرقوم افتاده، کیفیت متابعت حکام قندهار و سیستان و هرات و کابلستان و مرو و خوارزم و کلات و بلخ و سرخس چنانکه روی نموده است مسطور گردیده، واقعات این ایام نیز بر

وفق راست قلمی و صاف رقمی تحریر می‌یابد که چون هر یک از این حکام به حسب استیلا و وراثت در مراکز حکمرانی خود ساکن بوده‌اند و به دولت علیه شاهنشاه جم‌جاه ایران بر رسوم قدیمه و جدیده متابعت و مطاوعت داشتند، چنانکه از فحواوی نگارشات گذشته واضح گشته. در این سنوات مقرر شده بود که هر یک از مقام و مکان خود تجاوز و به حکام جوار خویش تعدی جایز ندانند تا موجب انتظام معابر و مسالک و کثرت امنیت طریق و منافع تجارت فریق گردد.

در این ازمنه که سردار کهن دل خان حکمران قندهار به حکم حاکم حقیقی جهان را به درود کرد به جهت حکومت آن ولایت اندک اختلافی فی مابین اولاد او روی داد به ملاحظه بستگی کامل که آن مرحوم را به دولت ابد مدت معلوم بود، امنای دولت می‌خواستند که به تعزیت و تسلیت آنها کس فرستند و به اصلاح ذات‌البین توجه فرمایند. امیر دوست محمد خان از کابل خبر فوت او را شنیده و از انقلاب کار هرات مطلع گردیده، فرصت غنیمت شمرده، به بهانه خیرخواهی و تعزیت و اصلاح بین‌الاخوان با سپاهی بی‌پایان زیاده از اندازه قدرت خویش از کابل حرکت نموده، به ورود قندهار که فرزندان کهن دل خان بی‌خبر از اندیشه او شرائط استقبال به ظهور آوردند، دروازه‌های شهر را متصرف و از خود حارس و حافظ بنشانند و متعلقین سردار قندهار را بی‌دخالت نمود، و عزم احتباس ایشان فرمود. هر یک به طرفی متفرق و متواری شدند.

اولاد و اخوان آن مرحوم که سردار رحم دل خان و میرافضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و سلطانه علی خان که به سالی دو از این پیش به سمت ملازمت و چاکری به دارالخلافة طهران آمده به منصب سرتیپی منصوب و ملقب به مظفرالدوله شده بازگشت، و غلام محیی‌الدین خان و عبدالله خان و خوشدل خان و یحیی خان و صاحب‌زاده و محمد علم خان و فتحی محمد خان و بقایای وابستگان سردار مغفور عریضه جات مفصله مطوله به حضور اقدس همیون شاهنشاهی نگاشته از بیرحمی و تطاول امیر دوست محمد خان حاکم کابل شکایت بی‌نهایت معروض داشته، تظلم به اولیای دولت مظلوم نواز ظالم گداز آوردند، و استدعای رفع تعرض امیر دوست محمد خان را از خویش کردند و متمنی شدند که در محل حکومت موروثی خویش کما فی السابق متمکن و در موطن مألوف متوطن باشند، و

در معنی استغاثت آراستند و استعانت خواستند.

عجبتز اینکه امیر دوست محمد خان پس از تصاحب قندهار طمع در ضبط هرات کرده عزیمت تسخیر آن ولایت را تصمیم داد، و چنان تصور کرد که چون شاهزاده محمدیوسف تازه به حکومت مروئی خود وصول یافته و هنوز قدمی در امرش ظاهر نیامده به محض حرکت به هرات متصرف آن ساحات خواهد شد. شاهزاده سابق‌الذکر سالها در دولت ابدمدت ایران ابدالله پرورده و سمت ملازمت داشته به اتفاق عموم رؤسا و علما و اعیان و اکابر هرات عریض صداقت بیانات به حضرت دارالخلافة فرستادند و حمایت و رعایت استدعا کردند.

و مقارن این حال فرستاده و عریضه سردار علی خان از سه کوهه سیستان که خاک این دولت ابدمدت است در رسید که امیر دوست محمد خان کابلی یکی از فرزندان خود را به تاخت و تاراج سیستان و بلوچستان و محاربه دلیران زابلی مأمور کرده است.

[ذکر مأموریت سپاه به سرحدات خراسان]

چون این فقرات به عرض امنای دولت ظفر آیات رسید پس متعجب شدند، زیرا که از این جسارت خسارت‌انگیز و جلادت فتنه خیز امیر کابل بیم آن بود که انقلاب تمام در بلاد داخله خراسان روی نماید و هرج و مرج کامل در آن صفحات به ظهور آید. لهذا امنای دولت به جهت نظم خراسان و حفظ هرات و امنیت آن صفحات لازم دانستند که لشکری نصرت اثر و لشکرکشی دانش سیر بدان سرحدات مأمور فرمایند و طریقه حزم را از دست ندهند. لهذا نواب مستطاب حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا والی والای خراسان را از وصول امداد و حصول اعداد مظاهرتی واجب دیدند که هوای تصرف هرات و هوس تصلف در آن صفحات از لوحه خاطر سردار کابلی نژاد زایل گردد، و از کارهای رفته فتیح خان افغان اعتباری حاصل کند و سکون در خانه خود را که عبارت از سرداری کابل است به طمع صاحب اختیاری طخارستان و زابل متزلزل ننماید.

آنگاه که در ایران تعداد توپها به پنجاه (۵۰) عراده نرسیده بود و افواج بی نظام از